

دقت کتب و دستخط نادر
حضرت شاه جهان

نام کتاب سواب الرحمن فی مصائب

نام مؤلف ملا محمد باقر

نام کتاب اصلاً مؤلف

تاریخ کتاب ۷۰۹ هجری

تعداد صفحات ۱۲۵۱

موضوعات ذکر شد

نام هدیه کننده صفی باصفی زاده دل کوب

مجلس

شماره ۹۰۹
۲۷/۱/۴۰

این کتاب به شماره - حلا کتاب دیگر

از طرف - در تاریخ -

یک بهانه آتیه به نام احمدی شاه چراغ

هدیه وقف گردیده است.

۹۰۹ هجری
۲۷/۱/۴۰

وقف کتابخانه حضرت

شاه چراغ علیه السلام

شیراز

آورده اند که بعد از آنکه یعقوب بن عمر از دنیا رحلت کرد در مصر خبر بدو رسید که یعقوب بن عمر از دنیا رحلت کرد یوسف که یوسف حج طاعت از سر برداشت و در زمان نزول شهر مصر
بودن رفت و بکنار رود نیل رسید سجاده عبادت انداخت و دست بر عیار برداشت و عرض کرد اله مرا قبض روح فرماتا ملاقات کنم بدو و می
خواست و خبر شد ازها نب خداوند عالم در رسید و عرض کرد یوسف خداوند میفرماید ملاقات خواهم که حالت من بعد از اینست دیگر یوسف شب
در روز که میبرد و بمنجات مشغول بود تا آنکه سه روز پیش از فوت یوسف خبر شد جزیش در آغوش دوایح و وصیت کند در پس هر دو ایلی
عهد می نمود و فرزند آن را به او سپرد و با حق مناجات می کرد و گفت رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَاوِيلِ الْأَحَادِيثِ
أَنْتَ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ دَلَيْتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَحِقِّنِي بِالْأَصْحَابِ بَعْدَ رِسْمِ
و در وفات کرد برادران کفشد و اینجا را خبر کنیم تا ما فرستاد کفشد و در آنجا کف کند و از آنجا که در آن است و طعنه هفت مصیبت و فراق ندارد
تا بوقت یوسف با نفس او در کنار رود و بکند از آنجا خبر فوت یوسف را اندازند کفشد یوسف بدو ایلی است ز اینجا برخواست با او
برد و دختر خود بر سر زبان و اهل مصر از عقب او می رفتند تا آنکه رسید بکنار رود نیل چشمش بر تابوت یوسف افتاد چشمها چرخ کند
بر روی تابوت یوسف انداخت و گفت ای که شوهر من شده به بلند چشم من بخوابد آه چگونه از قلم تو و عروس تو رفتند
نظرش به نفس آه بیره قاسم اشک جگر صبور در بر جان کشید در لبان ملا در سید و صورت سوخت از آنکه و صلا از شیون بلند کرد

[illegible]

بنیاد کردی کردن محض و عرضی که در امیر دست لایحه قدر شهنش بدست برادر دم قیفت کردیم ایام از نیست
عاشق رسید الهه اورد و خیمه نظرش بدست برادرش حبیب انصاف و فخر الله ان کسر نظر و فخر خیمه از دل بر کشید و در حاکم
و بنامت سیدیم ثم اقبل زجر ابن قیس و کسانه و اسل الحسین بنزه در دست داشت رحیم نو بر سر بنزه کرده بود ثم اقبل قیس بن
و کسانه و اسل العباس بنیت بر دیدم قیس بنیت بر دیدم سر غدا که بر سر بنزه که کشت بر او
ملوحه شفا هم نو بر سر بنزه که ثم اقبل مسنان بر عبده نو بر سر بنزه در دست دارد عجزه با چند زن بنیت نام خانم از خانه از بنیت نشسته بود بنای مرید
میکرد و هر یک نو رسید به رسید به نام مظلوم گفت این و اسل الحسین که داشت رحیم یادش ن دادند سنگ بر داشت بر سر القرب مظلوم زد
در حیدر ام اسنان و زین نو بدو آورد

[illegible]

طاعی بود که آخر امر در شریعت اسلام بر آید نیت و خامساً قد انزلونا من المطایا و شد و ما بجبل واحد و در دوزخ
عند اليهود والنصارى و یقولون بهم من اهل بیت قد قتلوا باکم و انهد موتیانکم فخذ و منهم غیظ قلوبکم
یا نعمان فما بقی احد منهم الا و قد القوا علینا من التراب و الا جلد و الا خضاب ما اراد و ظلمت سیم که سراسر
میرزا کرد در این بود که همه یوسبت زیمان بسند میرزا نه یهود و نه رومی و نه مسلمانند که اندک کرده ایران از خدا داده هستند
و پیران ستمگرند و دین ستمگر را باطل نموده و از کافران ستمگر را ستمگرند و از ستمگران ستمگرند و از ستمگران ستمگرند
و محو از این انجمن است این کلمات بود که شنیدند با حقمانه از این که کسی که خاک و چوب و سنگ که بر زمین و مانع
از بیت نکرده و ساد ساداً ضبطونانی سوق یلعب العبد و الا ماء و هم یان یلیعونا فاجعل لهم یوم که ما را باز
و غم و دین و ستم و ضبط نموده و قصد آن داشتند که ما را بکشند و خداوند عالم از بر آید نیت فرمود و ما را بعد از اسکن
خی مسکنی عین مسقف لا یقبل من خیر و الا یروها دعونا حق و عاینا و انما من شد الحوج و البر و خوف
القتل الی الصبح من جمیع معیت یفهم این بود که ان سید بنیان ما را در مکانی جا داده بودند که سقف نداشت و ما را
از سرما و گرما نگاه نمیداشت پس رعایت نه نموده ما را و ما را بخت از همه جموع و بر ما خوف کشتن مضطرب بودیم

سنة ثم سجد له تعالى العظماء ففتق منهم نور عظماء فكان نور كعظماء بالعظماء نور على محيط بالقدر
ثم خلق العرش واللوحي والشمس وضوء النهار ونور الارض والقمر والمعرفة والابصار والعباد
ولساخهم وقلوبهم من نور ونور مشتق من نوره فخلق الاولون وخلق الاولون وخلق
التي يكون وخلق المستبين وخلق التي تكون وخلق كلمة الله وخلق خاصته الله وخلق حقها الله
وخلق وجهه الله وخلق جنبه الله وخلق عاين الله وخلق لسانه الله وخلق عزته الله وخلق سره الله وخلق
وخلق معدن التزبد ومنعته الله وخلق في لسانه الله وخلق حبه الله وخلق سره الله وخلق
الحكمة وخلق مفايح الرحمة وخلق نيا بيع النعمة وخلق شرف اللاتمة وخلق سادة اللاتمة
وخلق نورا ليس للعصر ولا حبا الله وخلق سادة العباد وخلق سامة البلاد وخلق اللقاة
والولة ولكية والدعاة والتفاعة والرعاة وطريق النجاة وخلق السيد والسيد وخلق
للمنبر القديم والاصراط المستقيم من امن بيا امن بالله ومن رد علينا ردة على الله ومن
فينا ملك في الله ومن عرف الله ومن تولى الله من الله ومن اطاع الله اطاع الله
وخلق الوسيلة الى الله والوصلة الى رضوان الله ولنا العصمة والخلقة والهداية وفيها
النبوة والولاية واللامعة وخلق معدن الحكمة وبار الله في شجرة العصمة وخلق كلمة
التقوى والتمسك بالاصلاح والتجمل بالعظم والعروة الوثقى التي من تمسك بها نجى وفيه الرضا
عن مولانا الامام ابي عبد الله الصادق عفا الله عنا جميع ذنوبنا وخلق السموات والارضين
استور على العرش فامر نورين نوره فظا فحول العرش سبعين مرة فقال عز وجل
هو ان نور ان لم يطيعان فخلق الله من ذلك النور محمد عفا الله عنا جميع ذنوبنا
من دله عليهم السلام وخلق من نورهم شيعتهم وخلق من نور شيعتهم ضوؤ الارض
وذكرت معتبرا لجنبنا من سجد الانوار محمد عفا الله عنا جميع ذنوبنا وروايت محمد لانه لا يزل
متقيان ثم فرموا بحون ارادة حضرت اقدس رب العزة قرار كرف كخلق
فما به سبعة انبياء من انوارهم فخلقوا بملائكة ثم ارادوا ان يخلقوا نبيهم ثم ارادوا
برجميع مخلوقات محضين فيهم وارادوا ان يتركوا اولين وآخرين وشفيق روى
قيامت وبادت يوم الدين قرارهم ليس بابيهم قدر ارادوا ان يخلقوا مقام
ارادوا ان يخلقوا بسيدوا ان يخلقوا بسيدوا ان يخلقوا بسيدوا ان يخلقوا بسيدوا
ليس جميع ملكه كقوله ما يند كان وفرمان بردار ان يولايهم ولا يخلقوا في نار ان يمس
ثم اعترضوا في ذلك نبيهم ليس جناب جبرئيل وسائر جبرئيل والامر فيهم
ثم قبرضه از ترست محض فيهم من نور ان حضرت بردارند ومقدر فرموا ان
از خاک خلق فرمايد ودر خاک بر کردند ولبخا في محض فرمايد ليس ملائكة قبرضه
از ترست مقدسه ان جناب بردار شده ويا سائغها لا يردند وانرا در نه نري

هست دریا از آن نور کبریا که از صلا ایجا که فرمود از علوم سیده به سنها و امر فرمود که آن خواص سجاد را به علوم لم بزله را
 که در آن دریا به سیر نماید آنکه جمیع آن دریا به را با تمام سیر نمود چون از دریا پرستی سر بردن و دور و خطاب
 با و رسیده که در سببه به غیر آن من مدخل مخلوقات من و آخر مولان من توبه شفاعت کنند روز قیامت
 بر آید که آن من پس از آن بر آن غلیم و شکر خداوند سجد و رانده چون سر از سببه برداشت یکصد و پست
 و چهار هزار قطره که از جد آورده و از هر قطره نور غیر بر عرصه وجود در آید و تمام آن از نور حور نور مبارک محمدی
 طواف مرغ و طواف شان می کنند سبحان من هو عالم لا یجهر سبحان من هو علیم لا یعجز سبحان من
 یو غن لا یفقر الیها خطیبان از نور رسیده شد که من کیستم پس بقیه گرفت بر جمیع آن از نور
 مبارک محمدی گفت است اله اندر الله الانه و حدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس خطیب شد
 بان نور مبارک که توبه مصطفی من از خلق من و توبه بهترین مخلوقات من و توبه حبیب من و امانت تو بهترین امانت
 که بر آید از این است ان الیجا که فرمود پس حضرت حق تعالی جوهر ایجا که فرمود از نور مبارک آن جناب به انداز جمیع طبقات
 آسمان و زمین و آن به حصه فرمود نمیرد آن را بنظر شغف نظر فرمود و از آن خوش را ایجا که فرمود و نمیرد بر نظر
 حبیب نظر فرمود تا به کوکب و شیرین کرد به خوش را بر در آب قرار داد که دکان عرشه علی الما و از نور عرش کسبی
 ایجا که فرمود و از نور کسبی روح را و از نور روح قلم را پس خطیب شد بفرمود که بنویس و قلم هزار بار از آن خطیب به پیش که به
 چون سر از بهوش بلند نمود عرض کرد که چه بنویسم خطیب شد که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله قلم از نام نام محمد و جبر
 افشا گفت بر در کارا که این نام گشت که مقرون بنام خود فرمودند از سببه البقلم لکراد بر خود توبه او سایر موجودات را
 خلق من مخرج به سببه او است بشیر و دوزخ شفع حبیب و سراج منیر پس قلم از صلا و نام محمد منشی کرد و به گفت
 السلام علیک یا رسول الله حضرت اقدس الله علیه را جواب داد فرمود و علیک السلام متوجه الله و بر کاه از این جهت سلام
 و جواب سلام واجب شد پس بعد از قلم را که قضا و قدر و آنچه خلق خوانم خود تا روز قیامت ثبت تا قلم عرض کرد بر در کارا
 به چه چیز ابتدا کنم خطیب رسید به اسم الله الرحمن الرحیم ابتدا این قلم مدت به قصه ای به ملکیت تا اسم الله الرحمن الرحیم را
 ثبت نمود پس خطیب رسید بعزت و جلال خود قسم که توبه به قصه ای به ملکیت عطا می نماید به آن شخص که بگوید اسم الله
 الرحمن الرحیم از اوقات محمد پس قلم نوشت جمیع مقدرات آخرت را که از دوزخ و زمین افتد روح از کرب
 آن علوم بر خود بالید که گشت منم که مضطرب علوم به الله حضرت عزت شده نام خطیب رسید به جواب مالک و ثبت

و عندئذ ام الکتاب پس ملائکه را در بهشت را یکجا فرمود از آن نور عظیم محمد صواب نرا اورد که تا روز قیامت صولت فرستند چو
دول حجر پس نظر خود بقبره آن جوهر نظر میبست پس در باریک شد از آب درین نزل و متوج و مایه دلان متوج بخارج برنگشت
و کف بر آورد پس تسبیحها را از دل بجا در میان را از آن کف بسیار یکجا فرمود با ناله از رضی که معظمه از آنجا زاین را
منبطع فرمود در اقصای عالم دنیا بی کفر از منبطع سازد که این فرشته است پس زبها بخارج بر آورد و از آن پس مقف است پس دلا
و حکمت قدرته و عظمت رفعتش فرشته یکجا فرمود که دستها را از زمین و مغرب در گذشت و بطنش خف طبعات زمین را
منبطع کند که هر طبقه را یکبار با نصد سال شستن او میباید و از هر طبقه تا طبقه دیگر صاف دارد و کاو عظیم یکجا فرمود
که بر آن چهار هزار دوایم و چهار هزار شمع و اورد و آن ملک آنکه همه را خود بر پشت آن گذارد و شمعها را آن کاو
از اطراف زمین سر بر آورده است تا بر شمس عظیم و دایان او در دریا میباشد روزی یک مرتبه نفس کشید از این جهت
که بر یکم و زیاده و یکم و کم از خبر و مریه میباید و چون دوایم آن کاو بر پشت قرار میگیرد سنگی از زیاده و کم
یکجا فرمود که بر آن سنگ با ناله و هفت آسمان در میان است و آن را دست قرآن کاو قرار داد و مائت الشی
که در سوره مبارکه طه مذکور است که در بیان صفه میباشد پس ما عظیم یکجا فرمود و آن سنگ را بر پشت آن ماهر قرار
پس جمیع زمین بر دوش ملک چهار آن ملک بر پشت کاو قرار داد آن کاو بر دوش صخره با قوت و آن صخره بر پشت ماهر
ماهر بر دوش آب قرار داد و نام آن ماهر نل است که در قرآن مجید فرمود و القلم و ما یسطرون و آب بر دوش ماهر
و ماهر بر دوش جبرئیل و جبرئیل بر دوش فرمود و الله جبار است و جبر قاف را که از نمر و سبز یکجا فرمود
از نهار آورد و از زمین قرار داد و سفیر مایه و آبجاری را که از این طبقه اول زمین را مسکن آدمیان و دو و ماهر
اربع و سیم را مسکن خلق که در صورت مانند آدمیان و بحسب قوایم مانند کاو و بحسب بدن مانند ابدان غنام
قرار داد و طبقه چهارم را محمد دریا یکبار شست و سنگ کوکری را که در آید که اگر کوهر عظیم در آن دریا بیفتد آن را با خبر خواهد
و سنگها را آن را از آتش از روز جزایان قرار فرمود که در قرآن سفیر مایه و خود را الناس در کجای و طبقه پنجم را محمد حیات و حیات
جهنم قرار فرمود که جنة الله مانند کوهرها و دونه آنها مانند درختان طینه در یک لایه آن مایه میباید هزار دندان میباشد
و طبقه ششم را مسکن ارواح اهل جهنم قرار فرمود که آن را مسجین نام میگویند که در کهر است کلان العجا لفر سجین
و طبقه هفتم را محمد ابله و شیاطین قرار فرمود که یکطرف آن سموم و طرف دیگر آن زهر بود و از زمین تا آسمان
اول با نصد سال است و در آسمان اول حدی که چند یکجا فرمود است که بعضی از آنها از نمر و بعضی از آنها از نمر و بعضی

از آب میباشند و نام بزرگ زمین دنام است که مرکز بر این است و بر اسطح او تسبیح میکنند که سبحان ذی الملقات و الملکوت
و نام آن آسمان رفیع الیقول و لون کن لون حدید است و آسمان حرم بدون مس است و عدد و سجد و عدد آن عدد که
تسبیح میباشد که سبحان ذی العز و الکبروت و نام آن آسمان فیدوست و در آن ملک است که نصف آن از جبر
و نصف دیگرش از اکتس ایجاب گردیده و نام او حلیب است که در حدیث میفرمایند که آن ملک خیر خواهر زمین است
نسبت به بزرگم و میگوید بن الف بن النبی و الذی الق بین تلوی عیالک و آسمان سیم بزرگ برنج است
و نام آن بزرگ ملائکه آن ماعون است و ملائکه این آسمان بهیفتها مختلفه و یک صفت و یک صفت میکنند میگویند
سبحان الذی لا یسوت و آسمان چهارم بزرگ نفوذ است و نام آن زیلون است و ملائکه آن جو برابر ملائکه آسمان
سیمند دارند در رکوع و سجود و قیام میگویند سبوح قدوس قنیا الرحمن لا اله الا الله و آسمان پنجم بزرگ طلا باشد
و ملائکه ایشان در آنند در پنج البلده میفرمایند که منهم رکوع و منهم رکوع لا ینتصرون و مستجون لا
لا ت یمن و صافرن لا ینزلون و میگویند سبحانک معبدات حق جلالت و نام آن مایر است و آسمان ششم بزرگ
یا قوس رخ است و نام آن غاوس است و ملائکه آن جابهل و زار ملک که هر یک سرش یک مفضل و زار ملکند و
کرد این میگویند و این را احقنم بر این مصالح بنه کان مایر میفرمایند و بی نیت این روانه میزند که منهم امنه علی
وصیه و السنه علی رسد و مختلفون لفضله و امره و حدیث است که یک ذره از نور ملائکه کردین باندازه هر روز
برآورده شود تا بجای نهد که آن کوه از هم باشد و جنب بر سر از باد افکار خوش گو که فرمود در قرآن مجید قلنا تجتبی ربه لللیل
جعلناه و کاف و خمر صر صر و آسمان هفتم از در فید است و نام او رفیع است و در آنجا مقصد هزار ملک و بی ملائکه
که هر یک از آنها چندین ملائکه و تحت او و این است که عدد آنها از عدد اقطار برابر آن در آن شش است
و از آنجا میفرمایند که از امر مرمانند با فضا که این است و در آنجا رود سلاطین از جمله عرش و اسرار است و ملائکه
و عبادت و این است که علی القوام نظر عرش اندر آسمان و بقدر ملحه نظر بر منبذ کرده و اگر یکی از ایشان ملک است
و به قام دنیا و امورش و حال امر المؤمنین و سخن رحمت من الاقطار را کجا بهم و الماسه لقوام العرش انهم
ناکسه و در نعم البهار هم در بالا این مکان ابر بر سر ایجاب که شمع و حکمت آن ابر برابر است با جمیع صفات
آسمان و زمین و در بالا آن ابر عرض حضرت و الامم در آن کرم است و حقیقت و انداز عرش از اهر غیر از حضرت
خلاق سبحان و کبریا که در جمیع این خواله نماز و در اینها از مظاهر جلال و جلال است و جمیع صفات و المبدال

که با اتفاق تمام خلایق در اینجا حیات بسجده در آمده اند بر سر سرانند حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی چون
چهار ماه گذشت حبیب زاده که از بزرگان خدایا و رحمتها را آن زمان به بجهت آیموه که در دیر سر بسجده در آورده و خوا
آن را بلند نماید تا نظر را از او بر آید که متعجب این بجهت آیموه شود که او با تمام اهل بر سر سجده و را آید
بسر آن را بلند نماید و میگذرد از چهار سینه و جهان حضرت محمد ص ۱۱ چون ماه پنجم شد حبیب زاده دید که مانند
سیماب صرمه او بریزد و در آمده و در محراب ایستاده است ای صاحبان بیع و فانیس ایمان او را بکنجا
اقدس الهی تعالی و پیغمبر آن او و پیغمبر آخر الزمان محمد که نزد یک شده است خروج او و بر حجاب جمع
صواعق و بیع همین کلام نوشته شده بود و اینکه خوش بکال سیمیکه با ایمان آورد و در بر آشتی میکند
و الله را کند او را چون میبینیم که ابریمین و بعضی دیگر از بد و آرد از سر شنیده اند از حضرت که او را در
الفاظ منامیدند و ایام عید در بارانند چشم میزدند و مشغول بعیش و عشرت میشدند که ناگاه آن در
صدای بر آرد و گفت جادو کن و نه من الباطل الباطل کان نه هو قاجون ماه معتم شد سواد و این
قارب خدمت جناب عبد المطلب آمد و گفت در شب گذشته شنیدم از پادشاه که در آرد از این
زمینت نمائید که نزد یک شده خروج فرزند زاده عبد المطلب صاحب شنبه قطع و شهاب ثاقب
و چون ماه هشتم رسید ما عظیم از دست عظیم از خوشی ما را است کردید بطوریکه در بار از بزرگم در او
و شروع کرد به طوارت فرسوان بر سید انبیا و محمد ص ۱۱ و بر آشتی آن حضرت طلب مغفرت نمود و چون ماه نهم
در آمد برده که پیش چشم عبد المطلب بر آستیده دید که ده هزار ملک با قند یوا نوزده رکعبه معظم را
احاطه نمود و بر آن قندیل نوشته اند لا اله الا الله محمد رحمة الله و در تمام آن ماه ستاره در اضطراب بود و کشته
بر زمین فرود آمد و در آن ماه نهم با تمام رسید و در لیلۃ القدر محفل مفهیم شریع الاول از ملک مشهور
بعام الفیبر در زمان دولت انوشیروان خدادل بعد از مفرقت نه هزار و نهصد و چهار ماه
و هشت روز از صلت حضرت ابوالحسن امام جعفر علیه السلام آنکه در آن روز وضع چهار خط کردید
در حالتیکه در حجه طاهره خفته نشسته بر آن نمود و جناب عبد الله ابن حبه المطلب کمره میبوس
برخواست که از حجه بیرون آید دید در بجهت رسد و کردید که او را در مکان خفته قرار گرفت و آن
حاجی حضرت اقدس الهی را در فرموده ملائکه مقربین را که نازل در آن حجه کردید و هر دو ماه سندس و
بهشت و اطراف جناب آینه خواندن و ملائکه آید آن حجه طاهره از بزرگان خدایا و رحمتها را آن حضرت
بهشت بر آن مکریم و جهان و ملائکه او را است رت مرحمت و کرامت و او در چهار طرف آن معظم
بر آشتی فرار کرد و پس جناب آینه را اند که منصف عاقل بود چون کجای آستیدیه مظهر عدل
و جمال حضرت زکریا که در پیش آن بصورتی مانند شنبه پرده سر بسجده در آورده و در رازیت
مبارکش بطور نمایان گردیده است که بچندین هزار مرتبه از فناء جناب عظیمتر است و با کشت
شده است بچندین سال است و خفته پیغمبر لا اله الا الله پس از آن بزرگوار جمع قصه و بیا

[illegible]

[illegible]

بر سر اندر آرد و در پیش او را دعوت مینماید و او دست صاحب صولت و سلطنت و شجاعت و بهر راه
 این مرد است و اسما را که کجاست حضرت ابوطالب و لکن منکر علیه السلام و صفت نوازنده کف
 قاتلش نه گویاست نه بلند بل بر حسن القامه مدور الهامه این کتفه علامه علی راسه علم و بهر
 باق الیوم القیامه و سرور الله سید القیامه احسن من مشر و اکرم من قتل حلو القلام طلق
 اللسان لقوله اینه خاشع فیه طاهر المید و بریده تن الف و رحمة علی العباد بالنور
 محفوف و بالقرنین رکوف و علی اصحابه عطف اسمیه التوراة و الله کینه معرفت
 بحیر الملوک و بالکرامه موصوف و سیمیه السی و احد و فی الارض حرم و انما این علم
 امام بهام لیث صغیر و در سه مقام و قائم مقام کثیر الانتقام یغ کاس الکام یکن
 لکرم و زیاده و بهر علمیه اسمیه التوراة بریا و فی الاکثر البلیا و عند قومه علیا کمال
 ابو جهل و سر کردگان قریش از کلمات سطح بغضب رفته و قصه قتل او را نه منبر با شمع انداخت
 نه ناله تا آنکه بخواند پیش خویش او را آید شام مخوف و منبر با شمع انداخت نه ناله تا آنکه
 نه مفارقت نه کف نه زرقا ایمه رسید بجهت فقه امور و دست مخون با سطح از جور غایان
 کعبه و بنی حنفی و سطح و منبر با شمع رسیده چون از شمشیر فرو آمد کشت اسیر در لیس دیار
 معمر و جمیع شام و موز باک لیس بک از خلق که او را احترام کف و از امور است آینه از او
 سوال کردند و با و سلفش الیه بایم اگر مظهر باشد یا جویغ غایتکار در انجام مطالب حقوق داری
 نه نایم زرقا کشت مرا مظهر نیست و کجاست اموال غنیمت و بهر با شمع آمد ام لار و کفر و بهر با شمع
 که بر آید با شمع هلاکت و از بهر ضرر با شمع خوانده داشت به آئینه از کوه قریش بخود دادند
 در کعبین بنده گان و چون آید بهر کاه کاران و خطا کتفه مطیعان است که بهر کوه بیرون خوانده آمد
 از این داد و سیر بر جزو کار و داد که مردم را دعوت مرغاب بخیر و از شکار و لایق از آنکه بیاید
 از مندر است و از صورت و همان او نور عظیم طع و لامع خوانده و نام ناسر او احمد و حمزه
 میباشد و حاجت مرغاب او و کس که از او باشد و در بار طع انان روز کار را بر دور خاک زبانی
 با نذات و خوار خوانده اند و کس که در کعبه سندن من با شمشیر بر آید اسان نراست که کف و عزت
 اطاعت او را ورم لیس سهند سطح را دیده با او در بیاب و دفع غلبه اجماع است و دست کرد
 سطح کتب این امر است که از کعبه خط و کعبه اساو حضرت احمد و فریاد کبد لیس و من
 آید و دادم که کسر افتد بر سر که در زمان او نبوت اهل خشن مبتلا از لیس رزق و بنای
 مرا و دست و آشنای کرد آئینه به جز با شمع و جنباب آینه خواندن و رسال آید و بهر کعبه و بنای
 اطفال نور مبارک حضرت محمد است که تا آنکه مت علم حضرت از خوار از حرم کعبه نام داشت
 مای لیس رزق و کعبه بخیر از آلوده با و داد و کتب من حاجت میر با شمع ضیاء منعم و خیر

و نوازنده خوانده مشغول کف

و در آن وقت از آن را مشغول بخدمت و شایسته علی بود این سخن را به پهلوانان که از آن توطئه می یافتند
 آنچه بخوانند من باده و آنکه مالک است که هرگز نمی رسد پس بکتاب و در آنجا که است نه بر موی سر نه پهن
 حضرت آنکه خواندن میزد از عقب آن سخن را برین آورد که بر پهلوانان معظمت فرمود آورد
 که ناگاه از غیب کمر دست آورد آنکه سر و دانه که بی اختیار زبانه آورد و بر سر زبانه افتاد
 زنان قریش از فریاد و آواز در حجه آمدند نه دان سخن را از آنکه در آن لحظه همه بکافشه
 از کتب ایچه بر انداختند و آن دبه بود که میخواستند او را بقتل آورند بکتاب قریش از آن قریش
 بر آنکه من الله مریم لکن شایسته از آن قادیان بریدند که او را باین کار تخصیص
 و در غیب که این را گفت و خوش بخت و ناصر کرد و سزا شوم چون از این قضیه مطلع گردیدند
 بکمر تبه شمشیر کشید و متوجه منزل زنی شدند که آن معونه بزرگوار سوار بر ناقه را همراهی
 شده و مانده بر در از نظر ایشان فرار نموده و طبع نیز می نشست ممتوجه گشت و خود را به تنهایی
 بمنزله ششم نمی رسد و در آنجا که تابه را بر آرد و از صحنه گشت و از شسته آن چون در آن است
 به حالت حضرت را رسانید و از حجه امور عجیبه این بود که در طاف کسر رکعتی عظیم در وسط
 آن لذت تابه باین واقع شده که هنوز بهمان حالت بعد از این همه زمان که گذشت است
 باقی مانده و سخت او چنان بریزد و سلام که کمر بر صورت در زمین غلطید و چهارده کنز
 ایوان او بر زمین افتاد و چون صبح شد خبر آوردند که آنکه در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 سوار که او را در بر بسته نه از آن که از آنکه در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 برکت از خواص او شمر می آید و از آنکه در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 پس کسر زینتار می آید و گفته که آنکه در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 غایب از آن نیز می آید و گفته که آنکه در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 و او را خلعت فاخر عطا نموده و وعده انعام بسیار را داده و او را در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 ستر این امر را از سطح معلوم نماند چون عبدالمسیح و در آنجا مرگش کرده و دریاچه
 نزع و به سلام کرد و جواب نشنید پس از ستر سطح چشمها فرو باز نموده و گفت جان عبدالمسیح
 عیبه بعد مسیح و من عنده کسری لصبی بک فریب و بر سر حدی سطح سینه من غرقان
 لیکن عن الذبیح و اللیلان و حمود النیران و رویا المؤمنان ذالک و الله علامه غروج
 الشفک و مالک الاملاک از عبدالمسیح اینها علامه ظهور پیغمبر محمد است و بعد
 چهارده کنز که از آنجا مرگش کرده و دریاچه
 بعد و اینک سطح میبرد و آنچه مفتر به میگرد پس صحیح و جهان از جسدش سفا
 محفوفان سلطنت این چهارده نفر از آن وقت بعد از عبدالمسیح و از وفات او پیشروان

دعای حسین بن علی علیہ السلام

و حیات و موت و رزق و خلافت و مکتب بن این ارکان که از آنها را عین بنیاد منتهی که از اینها را متورس سجد حضرت
 صفرا در سینه جمیع از اینها را در هر محفل که در اینها و ما و اینها مع کثر نه با جمیع مفتوح را در آن محل
 مشیت الهیه که در آن کثرت کثرت بهم سکنت السواکن و تحرکت المخرجات لیس با با زبان نالی
 و قلبا و لسان و رسته با کثرت جمیع مکررات از رسته و سما و به ما مورنه با طاعت و فرمان برداری
 حضرت خاتم الانبیا و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب من به نام عبد مناف و احد از مروجان قدرت
 بر تخلص از آن و از آن سید البریات و كذلك الامته من اهل بیت و عترته المعصومان بهم و نحو اینها
 و اخبار در این باب از حد و از حد و احصاء زیاده و کمه و منها حدت مشهور را از آن حضرت خاتم الانبیا
 که مجلس و دیگران ذکر نموده اند که آن حضرت روزی بعلی است که از شیعیان خود ترف بر رویه بجز در سینه
 آن جناب در عجز و خانه آن شخص بر بعضی مرضی است که از او در آن مجلس برخواست و نشست و گفت
 یا بنی سعد این شب از شما فرار می کنم پس آن جناب در حضور جمع از اصحاب که حاضر بودند تباه شدند و درنده
 و مردم از آن بلیک لبک و در آن شب و شخص او را از سینه جناب سید الشهدا و فرموده آید ابرار المؤمنین
 و از آن فرمود که و آخر در این ان شیعیان نشو مگر بر آن گفته که نه و در غم در جبهه آن پس جمیع حضرت
 بنحی در آن شب آن حضرت فرمود و الله ما خلق الله شیئا الا و امره باطاعتنا لیسیم بحق حضرت حق
 جبرئیل که به هیچ مخلوق را و او را که از آن نمک مکرر اندر او را فرموده است باطاعت ما و امتثال امر ما و که که
 جناب سلطان الاولیا و حضرت عابدین موسی الرضا که از آنکه از ره نفی و شرف و از اینها حیات
 حمید بن محمد آن را که از آن در بر نه و جمیع از اینها را در آن روز و خون او را پس سینه القاب است و از آن حضرت
 بحالت اول خوف و نفی و در آن شب از آن جناب فرموده جمیع مخلوق استخونوا مستخر و فرمان بردار
 نموده و اطاعت ما را از من سینه الاجتهاد می آید و در خطبه معروفه مولانا شقیان چنانچه مجلس و دیگران ذکر نموده
 که فرموده من انکسید حق تعالی را به و در آن شب و در آن شب و در آن شب و در آن شب و در آن شب و در آن شب
 برداشتن فرمود که اصحاب این مطلب نزد ابرار این افراد و وضع و افضحت می باشد و حال در این اوراق
 در صد و امر دیگر با شمع و بنده و از آن که اجماع منعقد است بر اینکه آباء و اجداد آن سید اجماعی و کجاست
 صفرا جمیع مسلمانان بلکه در آن شب آن با خبر با و صبر سحر نموده و از آن که کافر جمیع و او را و در
 جناب خلیفه آن سید و از آن جهت که از آن تر میت حضرت خلیفه آن سید و او را و در آن شب آن جناب
 نه و الله و این اطلاق لفظ اب بر عم از می زان است که کتاب اخبار و کلمات عوام و خواص
 و عرب و عجم و جمیع اهل عالم مملو است از این گونه اطلاقات مجازی و نظیر این است که وانی می آید
 ام لکنم شهید از حضرت یعقوب الهی اذ قال الله ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک
 و الله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق اله و اصداد کن که مسلمان که اطلاق اب بر
 اسماعیل نسبت کجاست یعقوب و اسحق و اسحق اب است بر آن نسبت چنانچه ابراهیم و اسمعیل و اسحق
 اسماعیل و اسمعیل و اسحق که از ابا و آن حضرت سروده شده و چنانکه از عم جناب ابراهیم است و در آن

